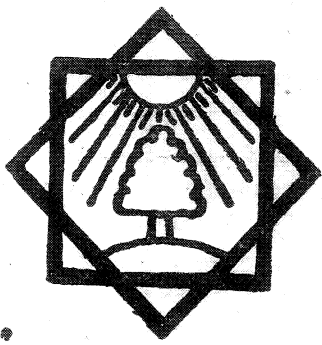




میهن

نشریه مرکزی سازمان انقلابی در محاکمات افغانستان

نوروز سال ۱۳۶۸ شمسی را تمام هم میهنان گرامی در یاد و خاطر
خارج کشور با صمیمیت و اشتیاق با شرمساری میگویم.
و امیدواریم سال نو به مردم مصیبت دیدار و طرد
صلح، دموکراسی و دوستی بدرخشد و گدازد.
"کارکنان میهن"

اول حمل ۱۳۶۸ ۱۵ شعبان المعظم ۱۴۱۰ ۲۱ مارچ ۱۹۸۹ شماره ۶، سال دوم

در مسیر جستجو

سیاسی متفاوت، بر رسی
و قضاوت گسترده پیرامون
آنها حتی در شرایط دشوار
جنگ نیازمندی جدی جامعه ماست.
به شدت موضعگیری ها
تغییر میخورد: آنچه شما
ری را امیدوار میسازد چون
پاور مند میشود که در پس-
های تلخ تاریخ معا صر
کشور ما به شکل موضعگیری-
یهای واقعینا نه سیاسی
تشکل و قوام مییابد. بر-
خی دیگر از این وضع ناراضی
و خشمگین اند. خود را در
حصار آهنین دگمهای دیر و ز-
ین که دیگر در چکاک سلاح
های درخشان امروزین چون
کار دی رنگ زده و بیگانه
است، قلعه بند ساخته اند
و به هیچ قیمتی حاضر
نیستند جهان را آنطور ری که
(ص ۲)

قعی خود را پرده پوشی
نمایند.
در کشور ما پرده های
بز رنگ انقلابی جریان دارد.
در آنها به شکلی از اشکال
به شمول عملیات جنگی
ملیونها انسان شرکت دار-
ند. هر یک از نیروهای در-
گیر موضعگیری خود را یگانه
موضعگیری اصولی میداند
و روی تحقق آن پافشاری
میکند و حتی دست به مد-
رنترین سلاح میبرد. کسی
حق بجانب است؟ ساده ترین
پاسخ بدین پرسش چنین
است: آن کس که مردم را-
بیدار میکند. ولی در لغت-
ایطی که جنگ ادا م-
دارد، چطور ممکن
است تمایلات و خواستهای
واقعی آنان تجلی یابد؟
بدین سبب طرح گرایشهای

ادامه بحث
(این مضمون با استفا ده از
مقاله تحت عنوان «آر مان-
های انقلاب» که در شماره
۱۲ سال ۱۹۸۸م مجله انتر-
نشنل افیرز چاپ شده، تهیه
گردیده است)

توهمات سیاسی خود-
ستا یانه اکثر اعمده ترین
دلیل نا کامی و حتی نابودی
احزاب سیاسی را تشکیل مید-
هد. از خود راضی بودن و
به ستایش کارنامه های
خود پرداختن علامت
مسلم سیاست عوام فریبی
است. معمولاً رهبران ضعیف
و احزابی به چنین سیاسی
متوسل میشوند که نمیتوا-
ند پیوند منطقی، اصولی
و عملی میان برنامه خود
و تمایلات و خواستهای مر-
دم ایجاد کنند و می تلاش
میورزند از طریق بر گز-
اری محافل و تجلیل و تعریف
«از خویشتن» ناکامیهای وا-

جنگ و دموکراسی

زمستانی سخت و مصیبتبار را پشت سر گذاشتیم و اینک
بهار فرا رسیده. جنگ زمستان است، زمستانی
بی رحم و بیرانگر و صلح و دموکراسی بهار، بهاری
شکوفان و زاینده. چطور این فریبه سازی که یکی
منشأ طبیعی دارد و دیگری اجتماعی میتواند تطابق پیدا
کند؟... چطور...؟ علی الرغم همه تفاوتها پی
که موجود است میتوان کابل را به مثابه هوا سنج تغییر
گرایشها در سطح کشور رارزیابی نمود. در ده سال
اخیر ترکیب جمعیت شهر کابل سخت دگرگون شده است.
در فضای سر ما زده و جنگ زده، روانها با وجود
ادامه جنگ شدید یکنوع نورو گرمای امید بهاری میباشد.
در زمستان جانفروسی سال گذشته چه مصایب عظیمی را
اهالی شهر کابل تحمل کردند. این تحمل و شکیبایی به
ذات خود نوعی شهامت و حتی قهرمانی نیست. و آنهم
قهرمانی چه کسانی؟ در درجه اول قهرمانی کودکان.
به صف طولانی نانوا ییها و یا تانکهای مواد نفتی توجه
کرده اید؟ در زیر سرمای استخوان سوز با شکم گرسنه
و تن نیمه عریان چه کسی ساعتی بیابان را انتظار
میکشید؟ کودکان. چه کسی در کارخانه ها، پروژه ها
در کارگاههای پیشه ورا ن، در میان فروشندگان دوره
گرد، جای خالی جوانان و مردان مستعد به کار را که
یا به جنگ رفته اند و یا آواره شده اند، پر میکند؟
کودکان. و این کودکان، مادرانی دارند، پدرانی دارند
و خانواده یی که با آنها یکجا رنج میکشند و با رنج
روز مره و جانگاہ خود قهرمانی می آفرینند.
این اوضاع و احوال در روستاها و ولایات کشور
جایی که اکثریت زحمتکشان بسر میبرند هنوز بر جسته
میشود.

این يك قهرمانی خاموش است اما عمیق و تکاندهنده.
چه پاداشی به این قهرمانی و قهرمانی هلثی که در زیر
بار جنگ، پراکنده گی و مصیبت در خون غرقست، میتوان وعده
داد؟ صلح و دموکراسی، بهار و بار آوری.
نیروهای درگیر جنگ هر کدام به شیوه خود، با
عمل مشخص خود بر نامه زمان بعد از جنگ خود را نیز
ارائه میکنند. از کوزه همان بیرون تراود که در اوست.
آنها یی که با نفی واقعیت های وطن ما، دکتربین جنگ
را دنبال میکنند آشکارا شیوه های قهر آمیز را هم
در سیاست و هم در زنده گی اجتماعی به نمایش میکذارند.
تجربه نشان میدهد که اگر قدرت در کف يك نیر و
منحصر گردد، خشونت و دیکتاتوری در پی دارد.
در این میان سکوت و یا موضعگیری بیسلف و دنباله
روی گروههای میانه روو به ویژه روشنفکران مها جر
به افراطیون و جنگ طلبان فرصت میدهد تا بکه تاز میدان
باشند. به هر صورت احتمالات شعاع های دیروزی که بیشتر
از آنها اکنون به عکس خود دمیدل میگرددند، دیگر کار نمیدهند.
آنکس که کینه و قساوت میکارد خشم و نفرت در و
خواهد کرد.

ما بدین باوریم که نخست از همه مردم وطن ما
خودشان باید در تعیین سرنوشت خود تصمیم بگیرند و این
تصمیم با پذیرش واقعیها و انتخاب راه گسترش
دموکراسی که در جو آن تمام نیروها میتوانند و
باید در جهت قطع جنگ همسوم عمل کنند و در يك مبارزه
نجیبانه سیاسی اراده و خواستهای گروههای مختلف
مردم را متجلی سازند، تحقق یافته میتواند.
ادامه جنگ بدون تردید به سود دشمنان دیروزی، امر-
وزی و فردای مردم ماست. سکوت در برابر توطئه جنگ
فاجعه است و آن کس که فاجعه را دامن میزند
جانیکار است.

حتی در شرایط دشوار جنگ گسترش دموکراسی به
مثابه عملی جنگی میتوانند آرزویابی شود. بدین معنی که
همانا با گسترش دموکراسی جنگ طلبان پسنگر از لحاظ
سیاسی خلع سلاح میگرددند.
بشریت چیزی بهتر از دموکراسی در تنظیم حیات
(ص ۳)

نوروز در فرهنگ پیرامون ما

جشن نوروز یکی از با شکو-
هترین روزهای ملی، مردمی
و تاریخی کشور عزیز
ما به هزارها سال قبل به
روزگار پیشدادیان می پیو-
دند. بر طبق روایت های
باستانی جمشید یا (پما)
پادشاه پیشدادی در بلخ
بامی و بنیان گذار قلعه
بخدی در کنار دریای آمو که
قبیله آریائی را از حالت
کوچیگری به سکنا گزینی
در آورد، این روز را اساس
گذاشت و از آن زمان به بعد این
رسم ستوده در دوره اسلا-
می نیز با کمی تغییرات رنگ
و رونق خود را همچنان
حفظ نمود. سامانیان، طا-
هریان، صفاریان، غزنو-
یان، سلجوقیان، غوریان
تا دوره تیموریان همه سا-
له نوروز را با شکوه هر چه
توانستند برگزار می کردند.
شاعران و فرهنگیان ما از
این برگزاری ها سروده ها
و نوشته های فراوانی به-
یادگار گذاشتند. از جمله
در سروده مشهور دو رغه غز-
نویان از نوروز چنین یاد-
شده است:

بدین شایسته گی جشنی بدین
با یسته گسی روزی
ملک را در جهان هر روز عیدی
با دو نورو روزی
در کتاب مشهور نوروز نامه
(ص ۷)

بر چهره گل نسیم نوروز خوشست،
در صحن چمن روی دل افروز خوشست
از دی که گذشت هر چه گویی خوش نیست
خوش باش و زدی مگو که امروز خوشست



یکی از رواجهای ارجمند مردم ما در نوروز برافراشتن
چنده است: چنده شاه مردان در مزار شریف، چنده سخنی
در کابل و چنده حضرت عباس در هرات، که در تصویر
ملاحظه میکنید.

حماسه شهادت حسن

با خون گلگون کنند و سر
تسلیم پیش عد و خیم نمایند؛
ملتی و جماعتی که به آنان
دارما، با همین باور رخت سفر



در سال ۱۳۲۸ ش د روستای حوض شاه خواجهان ولایت بدخشان کودکی چشم به دنیا گشود که نامش را محمد حسن نهادند. پدرش محمد عزیز مردی آهنگر بود. محمد حسن لیسه پامیر را به پایان رسانید. تا صنف چارم در رشته ساختمانی انستیتوت پولی-تخنیک کابل درس خواند. سپس رفت در بین مردم. در سال ۱۳۵۸ ش با شمار ی از وطنپرستان زندانی شد و همانسال به شهادت رسید.

چشم دوخته اند، قدم هایشان
استواری میگیرد و رزمشان
مردانه تر از پیش در مسیر
پوشید و رفت؛ تا سر خویش
بردار نکرده، شانه ها بی بار
نکرد.... حسن ستاره شد...

جاری زنده گی و رزم این
سازمان یکجا با سایر دلاوران،
جاریست در سیاله یک رود
روان جاریست. و چه پیمانی
گرامیتر از این که ما با خون
تو بستیم. چه کسی منکر این
نیرو نیست که امروز از خون
شما شهیدان ما برمیخیزد و مایه
میگیرد. بدخشی را رستار از
دیروز فریاد میکنند و پیمان
او را و آرمان او را که به
حق آبخشور و تفکر
سازمان ماست؛ جان میدهد.
اینست آن سر چشمه معنوی
که زمین رزم ما را آبیاری
میکند؛ ریشه ها در بن خاک
دارد تا ژرفای زمین.

اما او چرا این طریق پسر
خطر را برگزید و چرا عده بی
راه و رسم شان از یک مسیر
خونین میگذرد؟

آخر او معلم است؛ آموزگار
است و خویشتن خویش را
ناگهان در چنان صافی می یابد
که بر شانه های نیرومند شان
تاریخ را حمل میکنند؛ و چه
دشوار است پذیرفتن این
رسالت - آنها که آموزگاران
ملتها میشوند هر گامشان
ایمان می آورد و هر گامشان
ایمان میریاید. آنها یقین و
تردید ملتی میشوند و پیروزی
و شکست آن را رقم میزنند.
ننگ و افتخار هر ملتی با دست
های آموزگاران که دارند و
خود پرورده اند شکل میگیرد.
اگر روزگار خواری و ذلت بر
آنها مسلط شود؛ یا به آرمان
و مردم پشت کنند؛ پشت ملتی
میشکنند. اگر خون خویش را
بریزند و بایک وار صورت خود

اهدای پرزور کی داشت. به
پیشگاه مردم ساده و نجیبی که
به آنان محبت می ورزید.
هدیه بی گرامیتر از آن در کفش
نبود که قربانی آرمان خود
سازد و تاگزیر در مقدم مردمی
که نجات ورستگاری و سعادت
آنان را میخواست، جان شیرین
خود را وقف کرد. او شهید
است؛ از شمار صد ها شهید و
صد ها قهرمان بی ریا و صمیمی
که حتی قهرمان شدن را بلد
نبودند و فقط با آنچه میگفتند
صادقانه ایمان میورزیدند.
او از شمار آنهایی بود که
جان بر سر پیمان میگذارند و
خویشتن را بی هیچ پاداش و
چشم داشتی قربان میکنند و
نخواست قهرمان میشوند. او
از آن فداپایان جان بر کف
سازمان انقلابی زحمتکشان
افغانستان بود که بی هیچ
توقعی و بی هیچ انتظار منفعتی
هست و بود خود را یکسره
قربان آرمان نجیب خویش
کرد. آرمانی که به حق
امروز از خون گرم آنان آب
میخورد و از حرارت نفس ها
و تلاش های آنان زنده گی
میگیرد و بارور میشود. آری
خون هر شهید جویباریست در
کار دریا شدن...

و چنین بود که انجنیر حسن با
آن قامت و اندام لاغر و کوچک
اما ایمان بزرگ و اعتقاد
راستینشی که هرگز خسته گی
نمی شناخت به جاودانه گان
پیوست و آنک نگاه کن آنچه
تندیس شکوهمند پیست د و
نام و نشان سازمان ما - سازمان
انقلابی زحمتکشان افغانستان.
نگاه کن! قد افراشته او را
جلال بی پدیل است به خدا!
اینک قرا زنده میا بیم
ای شهید ای گرامی تر از زنده گی!
فخر جاودانه ما خون تو در متن

در مسیر جستجو

(از ص ۱)

هست ببینند نه آنطوری که
دل شان میخواهد.
بر ای این که بتوا نیم
مور قعیت ملی و بین المللی
خود را بهتر درک کنیم و در-
یا بیم ضرورت است پاره
از مفاهیم اساسی تیوری
سیاسی را که در پر تو
تفکر نوین مورد تجدید نظر
قرار گرفته است، پیاموزیم.
به این درس ضرورت
جدی وجود دارد زیرا جهان
در حال تغییر است و درک ما
نیز از جهان تغییر میا بد.
شتاب دیوانه وار حو-
ادث دکما را به شدت دگر-
گون میسازد. ارزشهای جا-
ویدان مجددا طبقه بندی
میکرد و یکبار دیگر با
قوت تمام انسان به مثابه
اساسی ترین ارزش درمر-
کز تفکر فلسفی و سیاسی
قرار میگیرد.

گذشته شود. هنوز در قرن
گذشته یکی از فلا سفه بر-
جسته در آن زمان نو شست
که «جنبش انقلابی در اروپا
به نمایندگی کان پور ژوا-
زی فرصت داد تا خود را به
مثابه حامی و مدافع یک
طبقه معین نه، بلکه به حیث
نماینده تمام بشریت رنجید»
تبارز دهد. «همان نویسنده
در فرا خوانی به طبقه کار-
گر انگلستان اظهار دا-
شت «من شما را آدمهای بی-
فتم که اعضای خانوادۀ بزر-
رگ و جهان شمول بشریت
را تمثیل میکنند و میدانند
که منافعت شان با منافعت تمام
نسل بشر یکیست».

احیای مفهوم و محتوای
پیشرفت اجتماعی به مثابه پر-
وسه ای که همه ساختار-
های جامعه را در بر میگیرد،
پاری رسالتی تا بر داشت
نا سالم از مبارزه طبقه تی-
به حیث عامل حرکت اجتماعی
رفع شود. کار برد قوانین
مبارزه طبقه تی که عرصه
عمده آن ساختار سرمایه

دار یست در روابط بین المللی
و قبل از همه به مناسبات
میان دو لنها به مفهوم منا-
سبات ساختار های متنوع هم
در تیوری و هم در عمل،
دشواریهایی را به وجود
آورد. بررسی و قضات
پیرامون انکشاف روابط
بین المللی صرف با فورمول
مبارزه طبقه تی، به معنی
ساده انگاشتن و کاهش
اهمیت ویژه گیهای این رو-
ابط است. باید خاطر نشان
ساخت که در شرایط معاصر
شکل و مضمون این مبارزه
دستخوش تغییرات عمیق و
جدی میگردد.

توضیح پرخی مسایل
مربوط به تغییر نقش مبار-
زه طبقاتی و عامل طبقه تی
از اهمیت فوق العاده بر-
خوردار است. نه دکما و
پندارهای ساده لوحانه
بلکه واقعیت های هستی بنیاد
ریالیزم سیاسی معاصر را
تشکیل میدهد.
حل پرابلهای بزرگ
سیاست داخلی و خارجی
«نه از موقف یک حزب یا-
یک کشور، بلکه از موضع
همه کشور ها» واجب و غیر و-
های سیاسی - چنین است
بر خورد ریالستیک با مسائل
دشواری روزگار ما. این پر-

خورد ریالستیک در درجه
اول فضای باز دموکراسی را
ایجاب میکند تا در زمینه آن
شرایط عادی مبارزه مفکوره
ها به میان آید و اندیشه
اساسی تشکیل گیرد و تضج
یابد.
پذیرش چنین اصلی قبل
از همه بدین معنی است که
تیوری تقابل میان دو سیستم
که مدتی طولانی به مثابه
بنیاد تیوریک تحلیل و تفسیر
انکشاف مورد استقاده قرار
داشت قاطعانه باید دور
انداخته شود.

از نقطه نظر تاریخی تیوری
ترند و یاکرایش در واقعیت امر
کاپی تیوری «دروگاه»
بود تیوری دو اردوگاه
که از همان آغاز یکجانبه و میخا-
نیک بود منجر به رویا رویی
دو اردوگاه شد. و این امر
به خصوص به اردوگاه
سوسیالستی زیانمند یهای
فراوان با آرد، متحدین
و دوستان طبیعی آن را در
عرصه جهانی از آن بیگانه
ساخت و از رشد پرستیز
بین المللی سوسیالیزم
جلوگیری نمود و مصایب
فراوانی در زنده گی داخلی
کشور های سوسیالستی
بار آورد.

تعریف انقلاب نا پذیر

تیوری «دو اردوگاه» یکنوع
ذهنیت «اردوگاهی» را به
وجود آورد آنچه ساده لو-
حانه است و تصور پرست
ناقص از جهان و تضاد های
آن. این ذهنیت نه تنها عر-
صه مبارزی و عمل متقابل را
بین کشورهای دا ری
سیستم های مختلف سیاس-
ی را محدود ساخت بلکه تقر-
یباً آن را به میدان جنگ
تبدیل نمود.

خصلت خشن و ستیز گر-
ایانه این ذهنیت در
واقع اصل مفکور
وحدت تمدن بشری را نفی
کرد. اصول همزیستی مسا-
لمت آمیز به شکل یک تال-
کنیک کاهش یافت آنچه
خصلت جهان شمول این
اصول را مورد سوال و شک
و تردید قرار میدهد.
رویا رویی میان د و
سیستم را، اکنون، تضاد
اساسی دیگری که همانا
تضاد بین جنگ و صلح است
تعویض میکند.

طرد دکما و پذیرفتن
واقعیت های ملی و بین المللی
راه را به سوی انکشاف
سالم و مطمئن میکشاید و
زمینه های اصولی را در جهت
دستیابی به حل و فصل او-
ضاع بسیار دشوار کنونی
مهیامیگر دانند.

رهبری جدید امریکا و پاکستان

ایالات متحده امریکا حوزه خلیج فارس و اوقیانوس هند را دو جمله منطقه شامل «منافع حیاتی» خود میداند. امریکا که هزاران کیلو متر از این توحشی فاصله دارد چرا عاشقوار به خلیج و اوقیانوس هند دل بسته است؟ دلیل این شیفته گی و شیدایی روشن است. نفت، این طلای سیاه که میلیارد ها را در خزانه انحصارات امریکایی سرانبر میسازد. برای اینکه منطقه را تحت کنترل کامل خود در آورد ایالات متحده امریکا از هر وسیله بی استفاده میکند: حضور نظامی خود را تقویت میبخشد، تلاش میورزد دو-لتهای منطقه را دو گسرو داشته باشد و برای دستیابی بدین هدف انواع سازمانهای نظامی، سیاسی و اقتصادی را ایجاد کند.

نویسنده پاکستانی بدیهست نزاکتهای را که ملا حظرات سیاسی ایجاد کرده در نظر گرفته است. او در باره این معایل که پس از سقوط شاه ایران امریکا به زاندارم دیگری در منطقه نیاز داشت و این فال به نام پاکستان اصابت نمود و نظام میان پاکستان نیز به خاطر رشد ملیتاریستی خود به حامی نظامی دیگر احتیاج داشتند و اعتبارات امریکا عمدتا به خاطر آن که پاکستان را به تخته خیز تجاوز علیه افغانستان مبدل کند، تخصیص یافته است، سکوت میکند.

به هر صورت حتی بیان ایزوبی نویسنده پاکستانی نشان میدهد چطور پاکستان در منگنه پشاکون قرار دارد و مطابق امرونی آن در ادامه جنگ افغانستان خود شغدمتی میکند. یکی از مشکلات مشروطه خواهان کشور مادراین نکته نهفته بوده است که آنان به خطر واقعی نیرو های امریکاییستی یا هیچ متوجه نبودند یا کم توجه میکردند.

اما امروز که مساله آزادی، استقلال ملی، حاکمیت ملی کشور ما مطرح است برای یک لحظه نباید از توطئه های پشاکون و پراش غافل بود. این مساله برای تمام وطن دوستان موافق یا مخالف دولت، دارای ارزش حیاتیست و تشکل و همبسته گی و ایجاد فضای اعتماد متقابل میان نیرو های متفاوت و حتی در گیر تا اندازه زیادی در این موضوع ارتباط دارد.

ما این مقاله را با اندک اختصاری نشر میکنیم و امیدواریم به فعوی - تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل - خواننده گان محترم با قراست خود نا گفتنی ها را دریابند.

آغاز دور بوش در ایالات متحده امریکا شاید هم به مفهوم تغییر در مثال روابط ایالات متحده با پاکستان باشد و هم نباشد مگر نا گفته پیداست که زمان ریکن برای پاکستان حایز اهمیت بی سابقه بود. هیچگاه هم در گذشته امریکا به منظور تامین منافع حیاتی استراتیویک خویش تا این حد به پاکستان نیاز نداشت.

ورود نظامی اتحاد شوروی طی آخرین هفته دسمبر ۱۹۷۹ م به افغانستان واشنگتن را تکان داد تا در مناسبات خود با پاکستان قاطعانه تجدید نظر نماید. واشنگتن اقدام اتحاد شوروی را به مثابه خطری بر منافع حیاتی نفت خلیج ارزیابی کرد نه صرفا عملی که انگیزه آن انکشافات داخلی کا بل بوده است.

در همان زمان یک کار شناس بر جسته جنوب غرب آسیا اظهار کرد که شوروی قدرت مهاجمی پند گرفته میشد که تلاش میورزد از طریق افغانستان و بلوچستان به خلیج دست یابد.

نفت حوزه خلیج برای بقای اقتصاد امریکا، کشورهای غربی و جاپان اهمیت زیاد دارد. در آن هنگام ۳۳ فیصد کل واردات نفتی ایالات متحده امریکا از حوزه خلیج تامین میشد. کشورهای اروپای غربی و جاپان بالترتیب ۶۶ و ۷۵ فیصد نیاز مندی نفتی خود را از حوزه خلیج تامین میکردند.

کار تر رئیس جمهور امریکا به تاریخ ۲۳ جنوری ۱۹۸۰ م در یک جلسه مشترک کانگرس ایالات متحده امریکا گفت: «هر گونه تلاش هر نیروی خارجی که با شدد مقصد زیر کنترل در آوردن حوزه خلیج همچون تجاوز بر منافع حیاتی ایالات متحده امریکا»

ارزیابی میشود. در خلال بیش از دو دهه قرار داد دفاعی متقابل میان ایالات متحده و پاکستان فقط برای امریکا صرفه داشت. برای این که پاکستان را به مثابه نواری امنی در برابر کشورهای کمونیستی به ویژه روسیه شوروی و چین مورد استفاده قرار دهد. لکن بعد از دسمبر سال ۱۹۷۹ م تعهد پاکستان مبنی بر حمایت از منافع و اهداف استراتیویک امریکا در جنوب غرب آسیا

در برابر واشنگتن بگونه ای جهشی تغییر کرد و کمکهای نظامی ایالات متحده فوراً چنان افزایش یافت که حجم آن از حجم کل کمکهای ایالات متحده به پاکستان از سال ۱۹۵۴ م یعنی طی ۲۶ سال تا آن زمان، نیز بیشتر شد. اندکی پس از امضای موافقتنامه دفاع متقابل بین پاکستان و ایالات متحده، پاکستان به عضویت دو پیمان نظامی منطقه وی که تحت سرپرستی امریکا بود یعنی سنتو و سینو در آمد.

در نخستین سالهای تجزیه نیم قاره به هند و پاکستان سیاست سازان واشنگتن سخت کوشیدند تا هند و ستان را به ایالات متحده امریکا متمایل سازند. از نظر امریکاییها نظام دموکراتیک هند به مثابه نمونه قابل تقلید

برای سایر کشورهای جهان سوم ارزیابی میشد. باری «ایز-نهور» رئیس جمهور وقت امریکا این مفکوره را تا حدی انکشاف داد که اعلام داشت: کمکهای (به عنوان کمکهای نظامی) ایالات متحده امریکا میتواند لزوماً به متحدین محدود نیابد. شد (مقصد پاکستان بود).

بلکه این کمکها همچنان ممکن است برای دوستان (مراذز دوستان هند است) نیز کار سازی شود. افزون بر آن رئیس جمهور امریکا بر این باور بود که جنبش عدم انسلاک (پندیت جواهر لعل نهرو یکی از بنیاد گذاران آن بود) به مثابه پلی میان هند و پیمان وارسا میتواند خدمت کند.

اما رهبری هند بر پایه انگیزه های ایدئولوژیک در ساحه نفوذ شوروی جلب گردید. پاکستان که گرفتار د

یوانسا لاران ملکی و نظامی بود سوی ایالات متحده امریکا کشیده شد.

در اواسط سالهای هفتاد پاکستان نسبت به یک «حامی جان جانی» یعنی ایالات متحده امریکا دلسرد شد.

و ذوالفقار علی بو تودر صدد بر آمد تا از سایر کشورهای کمکهای اقتصادی و نظامی به دست آورد. (کو دتای سال ۱۹۷۷ م جنرال ضیا الحق اجر این گرایش را بر الیستی بوتو را کف دستش گذاشت م.)

اقدام شوروی در افغانستان را به

ضمگیری اش نسبت به پاکستان جدی تر ساخت. امریکا صریحا اعلام داشت که با این عمل شوروی منافع آن در جنوب غرب آسیا به خطر افتاده است. و آنکهی پاکستان را با بط عنفوی دوستانه اش را پاکستانی که در پلان استراتیویک ایالات متحده امریکا از اهمیت کلیدی برخوردار بود، یعنی با عر

بستان سعودی، تحکیم بخشید. اداره ریکن اقدام شوروی را به مثابه «جنگی به سود تقویت مجدد روابط فعال و مستحکم میان ایالات متحده

امریکا و پاکستان» ارزیابی نمود. امریکا نخست سه هزار میلیون دلار و سپس چهار هزار میلیون دلار دیگر کمک اقتصادی و نظامی به پاکستان مبدول داشت. تلاشهای هند برای این که واشنگتن را از این سخا و تمندی باز دارد و نیز این امر که در دوره ضیا الحق قاجاق موادمخدر روانقیا

فته بود و حقوق بشر پا مال میشد، مورد توجه امریکا نبود. ظاهراً به نظر میرسد برای امریکای خروچ قوای شوروی از افغانستان مساله مهم است

خود دار بود، یعنی با عر بستان سعودی، تحکیم بخشید. اداره ریکن اقدام شوروی را به مثابه «جنگی به سود تقویت مجدد روابط فعال و مستحکم میان ایالات متحده امریکا و پاکستان» ارزیابی نمود. امریکا نخست سه هزار میلیون دلار و سپس چهار هزار میلیون دلار دیگر کمک اقتصادی و نظامی به پاکستان مبدول داشت. تلاشهای هند برای این که واشنگتن را از این سخا و تمندی باز دارد و نیز این امر که در دوره ضیا الحق قاجاق موادمخدر روانقیا

اما حال که خروچ نیرو های شوروی از افغانستان رو به اكمال است (این مقوله پیش از ۱۵ فبروری نگاشته یافته است م.) بر سشی جدی چنین مطرح میشود: آیا نظر امریکا در مورد پاکستان به مثابه دو لته در جبهه مقدم به قوت خود باقی خواهد ماند؟ آیا روابط امریکا - پاکستان در سطحی که طی هشت سال گذشته انکشاف یافته است، دوام خواهد کرد؟ در کوتاه مدت شاید به سختی مثبت باشد. اما در دراز مدت این ستار یو از نظر پاکستان احتمالا بدرگه کر نیهای بنیادی مواجه میگردد. دشوار است تصور کرد که اهداف استراتیویک و واشنگتن پس از خروچ شوروی عین اهداف مجاهدین خواهد بود. واشنگتن از ایجاد یک حکومت بنیاد گرا در کا بل حمایت و پشتیبانی مینماید. از سوی دیگر بنا بر تصور کرد که اهداف رهبری کتونی کرملین همان اهداف نیست که رهبری شوروی در سال ۱۹۷۹ م در برابر خود نهاده بودند. اکنون پاکستان مجدداً در محراق بینا نیه های رسمی و

اشنگتن قرار گرفته است. پیرامون این موضوع که چرا امضای پیمان منع انتشار سلاح هسته ای برای پاکستان مهم است، بسیار گفت و گو میشود.

(پاکستان تا کنون پیمان بین المللی منع انتشار سلاح هسته ای را امضا نکرده است.)

سفیر امریکا در پاکستان را - برت و کلی طی مصاحبه اخیرش با روزنامه لاهور اظهار داشت: «ما میخواهیم پاکستان در این زمینه پیشقدم شود و سپس هند را نیز به عمل پای

الضل فرا خواند.» روابط امریکا و هند نیز مانند دوران ریکن نمیتواند راکد باقیماند. سزا و اوایاد آوریست که هاورد با گر

وزیر خارجه جدید امریکا در کمیته روابط خارجی سنای تاکید نمود که مناسبات ایالات متحده امریکا با هند بهبود مییابد آنچه احتمالاً به بهبود روابط خواهد شد. پاکستان منجر خواهد شد. او همچنان ابراز عقیده نمود که خروچ قوای شوروی از افغانستان احتمال دارد روابط هند و پاکستان را تقویت نماید.

ترجمه وردک از روزنامه پاکستانی «داون»

به خدا مشعل فروزان شعله ور استی. ما ترمیشونیم؛ ما ترا مینگریم؛ دما دم هر صبح؛ در مقدم هر فجر؛ ستاره یراز آن بالاروبه ما سوسومینند؛ آن ستاره تویی. از آن میان، از آن کوهسار دور، از آن جنگل انبوه، آوازی میشنوم. ایمن همان آوازی آشنا ست. صدای تو ست؛ دعوت یاران حسن است؛ فریاد وزمجر یانه شماس است؛ ما را فرا میخوانید و جدان زنده ملت ما

راستی چه کسی در واقع پیروز شد؛ و فاتح کیست؟ (سید عبدالله عادل خراسانی)

او حتی نام خود را به آنان نمی گوید. به سختی عذاب می کشد. درد میکشد و خون میریزد؛ اما هیچ فریاد نمی کند و بدین ترتیب شکنجه گران او با حیرت و تعجب در برابرش به زانو در می آیند. اینست لشکرت. او را بکشید. او را بکشید. ای رفیق ای برادر ای شهید خونین ما! اما تو جاودانه شدی - جاودانه زنده شدی - ستاره شدی؛

حماسه شهادت حسن

(از ص ۲) راه بی برگشتی دارد وحالا حساب خود را پایان یافته میدید. وقتی مرگ انتخاب دشمن ست، بگنار ناموس این مرگ و شرافتش از آن من پا شد. او نه تنها اعتراف ندارد که حتی بگونه بی دشمن را و مرگ را به سخره میگیرد. آخر نام تو چیست؟ ای... (دشنام ریک)

من نام ندارم و جز این هیچ نمی گوید.

جنگ و دموکراسی

(از ص ۱) سیاسی ملتها ابداع نکرده است. پیروزی از دو راه ممکن است. یا قتل آخرین باشنده این سر زمین و آنگاه اشغال آن از سوی نظامیان پاکستانی و پاران افغانی آنها و یاز راه تسخیر دلها و ذهنیتهای شکسته ورنجدید. و این دومی بدون دموکراسی با هیچ وسیله دیگری میسر شده نمیتواند. دموکراسی با خرد سالم انسانی، با آرمانهای اجتماعی مردم

مطابقت دارد.

در مرکز آموزش بزرگ دموکراسی انسان قرار دارد. انسان با همه تضاد ها، درد ها، غمها و شادیهاییش نخستین ندای دموکراسی را فرد انسانی تشکیل میدهند. دموکراسی راه ملت را به سوی خود شناسی میگشاید و پایه اتحاد و همبسته گی آنالست آنچه تمام پلانهای شوم جنگ افروزان را نقش بر آب میسازد. آوی، دموکراسی جنگ با جنگ است و غلبه بهار بر زمستان خشن و پیداد گر.

فرهنگ



مفت و گوی روی

رهیاب - رویاب



بحث رویا روی آزاد و صمیمانه دونویسنده همواره برای همه شیفته کان ادبیات به ویژه نو سفران این راه آموزنده و سودمند است. در این شماره بخشهایی از گفتگوی اعظم رهنورد زریاب و ناصر رهیاب را به چاپ می‌رسانیم. آن نخستین در آفرینش ادبی، نقد، ترجمه و پژوهش از پیشکسوتان و ناموران و این دومین جوانی فرهیخته، سختکوش، دانشور و پژوهشگر که مسوول ترین کتاب را در باره داستان نویسی معاصر کشور نبشته است. نقش قدمهایشان را در قلمرو ادبیات جاودانه می‌خواهیم و جوهر قلمهایشان را بر سیلان تر.

رهیاب: آقای رهنورد زریاب شما که نویسنده توانا و پیشگام کشور ما هستید و از برکت همین هنر شهرت فراوان به دست آورده‌اید، در سالهای اخیر بیشتر به ترجمه داستانها و کار پژوهشی پرداخته‌اید. هر چند کارهای شما در این زمینه‌ها به پای ویژه خود را دارند، مگر بر آفرینش داستانهای شما سایه افکنده اند. شیلی شاعران را به دو دسته بخش می‌کرد: طبیعی و اکتسابی. یعنی آنکه فطر تا آفر. یابنده است و آنکه بر بنیاد آفرینش چیزهای سر هم می‌بندد و شاعر طبیعی هم در برهه مشخصی از زنده گی خویش، شاعر است و در آنچه

خداوند گار بلخ خود می‌گوید: مدتی این مثنوی تا خیر شد مهلتی بایست تا خون شیر شد در این جا مولا نا نکته بسیار مهمی را روشن میکند و آن پرورده شدن اندیشه‌های تازه است و گذار از یک مرحله به مرحله دیگر، که زمان می‌خواهد. تنها مرگ همسر مرادش به سختی می‌تواند این وقفه در از را توجیه نماید.

بر سخن شما اتکا می‌کنم که نوشته‌های من ساخته کی نبوده، از درون من جویده اند. فکر می‌کنم این جو شش هنوز به پایان نرسیده است و چشم به راهم این جو ششها دوباره آغاز شوند. تا جایی که خود را می‌شناختم، در نهاد من چیزهای هست که باید جا می‌دهد. ستان به پر کنند. رهیاب: پس آنچه شنیدم در ستان است که در ذهن تان داستانهای سر یال گونه‌ای پرورده‌اید و ناامنی را هم پیش از پیشش گذاشته‌اید «کسو» چه ما «آنگاه که از کوچه تان بگذریم، میترا نیمه‌دوری کنیم که این نام چگونگی پیوندی با آفریده‌های تان دارد و شاید این مجموعه فراز آمده در روان شما، با نام دیگری آذین گردد.

زریاب: آنچه را می‌خواهم بنویسم، شیوه تازه‌ای نیست. از اروپاییان که بگذریم، غلام حسین سعدی «عزاداران بیل» و «ترسو» لرزان را با کار برده‌ام. شکر در نوشته است، یعنی در داستانهای مستقل، همان آدمها باز هم در خط حوادث می‌افتند. گپ جالبیست که ناامنی را قبلاً گذاشته‌ام. مارسل پرست می‌گفت: برای نویسنده گاهی یک سیما، گاهی یک حادثه، گاهی یک کلمه میتواند سر چشمه الهام برای

پس از این برهه میسر آید، رنگ و بوی کار شاعر اکتسابی را دارد. اگر سخنان شیلی را گسترش دهیم و شما را هم داستان نویسی را طبیعی بدانیم، به این اندیشه اندر خواهیم آمد، که آنچه را توانسته‌اید، به خواننده‌کان داده‌اید و اکنون موضوعات تازه‌ای در دسترس ندارند. زریاب: آفرینش هنرها از جمله آفرینش ادبیات، چنان نیست که کسی تصمیم بگیرد و بیاورد و چنان هم نیست که از تصمیم انسان کاملاً آزاد باشد. گویا شما کاملاً در سست است که در سالهای گذشته شما در داستانهای نو، ششم بسیار بوده است و در سالهای اخیر بسیار کم‌توانستم داستان بنویسم. نمی‌خواهم در این جا بگویم که چی عوام و انگیزه‌های سیاسی سبب شد که داستان کمتر بنویسم و به ترجمه داستان و پژوهشهای ادبی روی آورم. مگر یک چیز را می‌خواهم بگویم که در زنده گی بسیاری از هنر آفرینان وقفه‌هایی پیدا می‌آمده است، چنانکه وقتی می‌گویم مارگریت میچل ده سال را در نوشتن «بر باد رفته» صرف کرد، هرگز نباید تصور کرد که در این ده سال شب و روز نشسته بود و می‌نوشت به همین گونه چنان که می‌دانید. پس دفتر اول دوم مثنوی دو سال وقفه پیدا کرد.

نوشتن یک داستان کرد. همین «کوچه ما» برای من میتواند منبع الهام باشد. گفتیم در ذهن من چیزهای می‌جوشند که در همین نام خلاصه شده‌اند. آنگاه که کتاب را بنویسم، خواهید دید که کتاب چیزی نیست جز کوچه ما کوچه‌ای که مظهر همه کوچه‌های کابل قدیم می‌تواند بود. رهیاب: کارهای آفرینش شما را اگر از آغاز تا امروز برسی کنم، خط روشنی فریاد چشم‌مان سبز میشود که از برونگرایی به سوی درونگرایی می‌سیر می‌کند از حسیض به سوی اوج و زریاب یگانگی نویسنده ایست در کشور ما، که به این فرازها گام می‌گذارد. در سال ۱۳۴۸ است که بنیاد فرود رفتن به ژرفای نهاد آدمها در داستانهای تان ریخته میشود و در داستان «دانشمند و سک همسایه» است که از سایه روی دیوار بوف کور صادق هدایت یاد می‌گیرد. سال ۱۳۴۹ است که در آفریدن داستان به گفته برای پاریس جریانی سیال ذهن بلند دستی می‌کنید و کمتر می‌خواهید از این چکا کار آفرینشی فرود آید. گفتم کمتر زیر داستان «خنجر» شما که به سال ۱۳۵۲ نوشته شد و یکی دو داستان دیگر به داستانهای «شهر طلسم» شده و «شیکرد» و داستانهای دیگری از این دست که پیش از ۱۳۴۸ و ۱۳۴۹ پیدا آمده‌اند و در ونگرایی نه نیستند، همگونی و همسانی دارند، چه بر زخی‌ورفی میان این گونه داستانها و داستانهای تان چون «نقشها و پندارها» «پرده» و... دیده میشود. میان آن شیوه‌ای که ادگار آلن پو، جیم جویس و پروست رفته‌اند و هدایت رفته است و شما بیگانه به آن شکردها و شیوه‌های پرداخته‌اید و شیوه آغازین سالهای داستان نویسی شگفتی آور

است. زریاب: ناصر الدین صاحب الزمانی در مقاله‌ای به نام «رویکرد به بعد ناآگاه در ادبیات و هنر» از دیدگاه روانشناسی هنر به این گویا می‌رسد که شعر فارسی سیر دارد از بیرون به سوی درون. مثلاً همین تشبیه از شاعران مکتب خراسانی عینیت به سوی ذهنیت و انتزاع ره می‌یابید. نتیجه گیری صاحب الزمانی همان نتیجه گیر نیست که جی. بی. پیروستلی در «سیری در ادبیات غرب» که نام اصلی آن «ادبیات و انسان غربی» است، به دست می‌دهد و اوج آن را در دهه‌های بیست و سی می‌دهد. به عقیده من این سیر است طبیعی برای نویسنده سده بیستم که همه تجارب گذشته بشری و ادبی را پشت سر خود دارد. چنان که میدانید، ادبیات تشنایان بدین باور اند که داستان نویین زمانه‌ای پیدا می‌کند که آدم داستان‌دار را «درون» شد. و برای هنرهای که در باره آدمهای داستانهای کهن ما سخن می‌زدند، میگویند که «سک عیار» درون ندارند. چنان که اشاره کردید، پس از سال ۱۳۴۹ داستانهای نویی نوشته‌ام که در آنها به گفته ناصر الدین صاحب الزمانی «رویکرد به درون» به جهان ناآگاه بیشتر است. مثلاً ما «هیگنر» پرده... در باره «خنجر» و یکی دوی دیگر، باید از خداوند گار بلخ یاری گرفت که میگوید: تو بر ونگرایی و قائل را ما درون را بنگریم و حال را تو لستوی هم پس از «جنگ و صلح» داستانهای نویی نوشت که هرگز آنها را با «جنگ و صلح» نمیتوان مقایسه کرد. اما داستان خنجر عطفه نیست که احتمالاً مو

ضوع آن سالها پیش در ذهن من بوده و پساً بر کاغذ ریخته شده است.

رهیاب: تا جایی که می‌دانیم، رسم بر این است که بر بنیاد سالهای آفرینش نخستین داستانها یک نویسنده در نخستین مجموعه دو مینها را در دو مین، سومین ها را در سومین و به همینگونه گرد می‌آورد، مگر در مجموعه‌های شما چنین اصل منطقی که برای خواننده و پژوهنده در یافت همه آنچه را که در یک داستان خوب میتوان جست و جو کرد، آسان میسر آید. دیده نمیشود، باید ملا حظات و معاذیری بود با شد و من می‌اندیشم جوهره سیاسی - اجتماعی این نقیصه را بار آورده است.

زریاب: لطیف ناظمی دوست مشترک ما، نیز از این نقیصه به من گفته بود. راستش این است که وقتی قرار شد نخستین مجموعه من چاپ شود، کسی که در تبلیغ و فرهنگ ج. د. خ. مسئول همین کار بود، داستانها را از سالهای مختلف برگزید و نخستین مجموعه «آوازی از میان قرن‌ها» بر بنیاد انتخاب آن کس، نشر گردید. برخی داستانها از این سال و از آن سال که در این مجموعه نیامده بود، ناگزیر در مجموعه‌های دیگر جای گرفتند. چنین تحمیلیایی چنین پراکنده گیایی بار می‌آورند.

رهیاب: آخرین مجموعه تان نام یکی از داستانهای شما را یعنی «نقشها و پندارها» را با خود دارد. داستانهای که از دیده گاه من اوج کارتان است و یگانه داستانی است که دیگر داستان کوتاه نیست. اگر شمار واژه‌ها را اصل قرار دهیم «نقشها و پندارها» داستان میانه است. اگر بر اصل حجم حوادث، فراوانی سیماها، گسترده گی بعد زمان و مکان در روان سیما و همان گی که سامرست موام در پهلوی شمار واژه‌ها به آن تکیه میکند، یعنی اصل جالب بودن، بر این داستان بنگریم، داستان دراز و یارمان است، مگر منتقدین بر بنیاد چنین اصلهایی حتی برخی داستانهای کوتاه تورکینف را همان گفته‌اند (ص ۵)

(از ص ۴)

و «نقشها و پندارها» اسطوره انسان امروزی است. در آن روشنفکران به ستوه آمده را می بینیم، با فرمانفرمایان گفت و گو میکنیم و به اصطلاح از جابلقا به جابلسا میرویم، هر چند این همه در یک شب تاریک بارانی در روان جوان روشنفکری که تصویری مییابد، هجوم می آورند، مگر با آنها نمیتوان آن را از راه رمان بدر آورد، زیرا امروزه رمانهایی نوشته میشود که هرگز از حادثه در آن خبری نیست و تبلور نیست از جهان ناخود آگاه نویسنده و جریان اندیشه او بر روی برگها. زریاب: سپاسگزارم به داستانی اشاره کردید که به آن بسیار علاقه مندم. اگر قرار باشد که نامی برای همه داستانهای خود بگذارم، «نقشها و پندارها» خواهد بود. دشوار است بگویم رمان است. آنچه گفتید برای من زمینه های فکر را میدهد. من نوشتم شما منتقدان بگوید که چیست؟ همانگونه که گفتید در «نقشها و پندارها» زمان به معنای متعارف وجود ندارد، زمان هم کوچک میشود و هم بزرگ. روشنفکری که در یک شب بارانی درسری قدم میزند، گاهی در هندوستان چند هزار سال پیش است، گاهی در زمان حضرت لوط است و گاهی در زمانه خود ما، زمان سیال میشود. هر کسی هر چیزی در باره نقشها و پندارها میخواهد بپرسد، باید از خود داستان بپرسد، سخن عمیقتر در باره آنچه آفریده شده، نادرست مینماید، زیرا هنر مند در لحظه آفرینش است که کپ واقعی خود را بیان میکند و بعد از آن است که سخنانش رنگ ساخته میگیرد.

رهیاب: راستی به سخن زرین کوب شعر یا آفرینش واقعی هرگز نمیتواند دروغ بگوید به ویژه به یک منتقد به یاد می آورم که از تولستوی پرسیدند: در فلان رمانش چه مفکوره ای را پرورش داده است در پاسخ گفت: باید همه رمان را از آغاز تا انجام دو باره بنویسم و گوتی در باره فاست نظر شما بهمی دارد.

زریاب: خواهش میکنم مرا با تولستوی و گوتی در یک ردیف نگذارید. آنها بسیار بزرگ اند به گفته شیخ ابو سعید - ابو الخیر: آن شیخ گفت ما مقدار گندم در یک پیمان و تودانه ای هستی در برون پیمان نه. تولستوی مقدار گندم است و ما دانه ای استیم. رهیب: شما برای جامعه ما هر چیز هستید. مگر میخواستم بگویم، آنچه گفتید همانند است به سخنان تولستوی و گوتی. در این سالهای اخیر شما بیشتر پژوهنده هستید تا داستان نویس و به کار نقد داستان هم دست یازیده اید، آنها داستان بوف کور صادق هدایت - داستانی که پس از سال ۱۳۴۸ ش بدینسو مطرح نظر تان بوده است. زیرا از

همین سالهاست که سایه با زبانی تان آغاز مییابد - اگر همین مرز و همین سخن را بپذیرید.

زریاب: آنگاه که خود را در برابر نویسنده گان بزرگ قرار میدهم میبینم هیچ نیستم واقعاً هیچ چیز نیستم، فقط آدمی هستم که چند قلمی روی کاغذ کشیده است. برای تان باید بگویم، هدایت از کسانیست که من سخت گرویده ام. او را به روان او اهدا کرده ام. در آن داستان این گفته هدایت چند بار آمده است: «دریغ که بار دیگر شام شد سرا پای گیتی سیه فام شد همه خلق را گاه آرام شد مگر من که در دوغم شد فروز» از سویی نویسنده دفعا - عنانه نمینویسد - بر منتقدان است که در باره چندی و چونی اثری داری کنند.

رهیاب: در داستانهای شما به فرو دستان و برهنه پایان جامعه توجه بسیار شده و سیما ها کسانند اند فرورفته در غم و بیچاره گی، پیچیده به زنجیر و نج و مصیبت. این سخن بر نخستین داستانهای شما بیشتر راست می آید، اما آنگاه که در ونگرایی و فلسفه ویژه بر داستانهای تان چیره میشود، همیشه تنهایی وجود دارد، روشنا بیها دو دیرنگ اند، شب هم خنده تلخی بر لب دارد، انسان اگر همراهی دارد، سایه اوست و حتی سایه هم از او میگریزد («مردی که سایه اش ترکش کرد») همیشه درد ورنج است و لغزیدن. آدمهای داستانهای تان سیما های متردنی در خود فرو رفته منحرف و سر خورده هستند. کمتر با زانی و بیکاره هایی که اعضای خانواده از آنها ناراضی اند. قمار بازان و میخواره گانی اند و بالاخره آدمهای اند که بر اصول و موازینی که در ظاهر امر بر جامعه دیده میشوند و قرار دادی اند، پاس نمیکذارند. این آدمها بیشتر سر نوشت شوم و درد ناکی دارند. روی همین بنیاد هاست که بسیار بهابراین باوردارند که زریاب جانبدار فلسفه اگزیستانسیالیسم است. یکی از پژوهشگران ما روزی گفته بود مساله های مرگ، تنهایی، درد ورنج و... همواره در آثار آفرینشگران کلاسیک مان بوده است. درست است مگر شما از مرگ، تنهایی درد ورنج، ناامیدی، فرو افتادن در سیاهی، باید بر داشت های مشخص انسان سده بیستم را داشته باشید، زیرا به گفته تولستوی نویسنده باید بر سطح دقیقتر بین جهان بینی عصر خویش قرار داد. شته باشد و بیگمان بر داشت شما از آنچه گفتیم بر داشت انسان معاصر است، نه انسان سده های پیشین. این را داستانهای تان که روز به روز ها له یی از فلسفه دور دور آنها بیشتر پیچیده شده است، به خواننده باز میگوید. همیشه این پرسش مطرح میگردد: «زنده گی چیست» و پاسخ

چنین است «هیچ». سخن از هیچی و پوچی. آیا می پذیرید این برداشت رانه این پنداشت را و یا باز هم میگوید: ما نصیحت به جای خود کردیم، دیگران بگویند. مگر از یاد نبرید که به کار نقد هم دست زده اید.

زریاب: زمانی یکی از دوستانم که استاد فاکولته ادبیات است، در یکی از سخنرانی های خویش گفته بود: زریاب اگزیستانسیالیست است. روزی دیدمش و گفتم: اگر من بدانم که اگزیستانسیالیسم چیست، آدم مهمی هستم. بد بختانه تا همین امروز هم نمی فهمیم اگزیستانسیالیسم چیست، بر ای اینکه از گیر کی گاردا - غاز میشود، نیچه می آید، کیوکی می آید داستان یفسکی می آید، کامو می آید سارتر می آید و... اگر شما میدانید که اگزیستانسیالیسم چیست برای من بگوید، اگر با شتم، جای افتخار است. و لی، بهتر است در این جاز گفته آن حکیم فرزانة باستان یاد آورم که گفت:

«هر طایفه به من گمانی دارد من زان خودم هر آنچه هستم هستم»

رهیاب: شما که این همه اگزیستانسیالیستهارا میشناسید و با اندیشه های شان و تفاوتهایی که دیده میشود آشنا یی دارید، چگونه ممکن است ندانید که آیا اگزیستانسیالیست هستید یا نیستید. از سوی دیگر در اگزیستانسیالیسم گیر کی گاردا اید لیکن میچر بد و د. اگزیستانسیالیسم ساز تر بر ما تر یا لیسم تا کید گر دیده است. اگر به اگزیستانسیالیست بودن خود افتخار میکنید، به کدام یکی افتخار خواهید کرد.

زریاب: جالب است. داستایفسکی از مساله تعهد و التزام آگاهی ندارد و سارتر این مساله را بر جسته میسازد و هر دو را همه می گویند اگزیستانسیالیست. اگر من شباهت اندکی به یکی از این دو شخصیت بزرگ داشتم باشم، باز هم میگویم که جای افتخار است برای من.

میخواهم بیفزایم که محمد غزالی پس از آنکه سر گشته گیهای فلسفی به عرفان پناه برد و کتاب «تفاوت الفلاسفه» را نوشت مگر بر ای اینکه داستان خود را در فلسفه ثابت گرداند «مقاصد الفلاسفه» را هم نوشت. نکته جالبی که غزالی در تفاوت الفلاسفه سفته دارد این است که فلاسفه خودشان یکدیگر خود را رد کرده اند. در این جا هم میبینیم که داستایفسکی، وان پل سارتر و فلسفه مترقی، سه ضلع مثلثی هستند که یکدیگر خود را رد کرده اند. پس کی در ست میگوید بدین

سبب است که گفتم تا کنون از اگزیستانسیالیسم تصور درستی ندارم و جالب این است که شنیدم یکی از دانشمندان شوروی هم در یک سخنرانیش بنده را به این عنوان مفتخر ساخته است. اگر چه در همان جلسه کسانی از هموطنانم این داوری او را رد کردند.

رهیاب: این رشته سر دراز دارد. بگذریم. آینده در داستانهای شما همواره مغشوش، نا پیدا و گنگ است و شب و تنهایی و تاریکی پر شانه های داستانهای تان سنگینی میکند و ترس از آینده مغشوش است. ما همین اکنون نمیدانیم، فردا چگونه است. در داستان «شاه غزل» که در سال ۱۳۵۵ نوشته شده است، آدم داستان، در پایان داستان، در حالی که با باران شسته میشود، فریاد میزند: «آینده، میخوام فراموش کنم!»

این فریاد که طنزی تلخی در خود نهفته دارد، از آینده یی شکوه میکند که همین اکنون پس از سیزده سال - فرار رسیده است و همه کس از آن میترسد. آینده همیشه مبهم است هیچ کس نمیتواند بدون به کار برد واژه «احتمال» در باره آینده سخنی به زبان آورد. دانشمندی که اوضاع جوی را پیشبینی میکنند، هرگز احتمالاً را فراموش نمیکند. باید بیفزایم که هیچگاه در داستانهای من آینده قطب مطلق نبوده است. رهیب: داستان «خنده تلخ شب» را نمونه می آوریم. شب است و تنهایی و در مانده گی و تهیدستی. طلاها هم اگر در خشکی دارند، زود گذراستند و باز شب است و صدای شب همچون صدای تنها ییست. بیهوده گی و ناامیدی چیز یست که در سراسر داستانهای تان سایه افکنده است.

زریاب: طلا در کیسه که رفت درخشش خود را از دست میدهد. من فکر میکنم وقتی شما «وباران میبارد» را بخوانید می بینید، که از ناله های کودک که آدم داستان است، امیدی سبز میشود و من بر این باورم که در همه داستانهای این گپ درست نمی آید، مگر سخن شما را در کلیت میپذیرم. زنده گی خودم همین گونه بوده است. اگر خودم در زنده گی خود آینده درخشانی را نبینم و فریاد بزنم که آینده روشن است، دروغ نگفته ام؟

رهیاب: یکی از ویژه گیهای داستانهای تان تنوع است. حوادث گوناگون، زمینه های گوناگون و... تجربه دو گونه است مستقیم و غیر مستقیم، همه حوادث که در داستانهای تان آمده است دشوار است خود تجربه کرده باشید، باید بسیار یها و یاکم از کم برخیا از تجربه های غیر مستقیم شما آب بخورند و یاشنیده گیهای باشند که با ذهن وانگشت

توانای شما تبلور داستانی یافته اند.

زریاب: فکر میکنم چیزی را که تجربه نکرده باشم، ننوشته ام. یا دیدم یا با همان آدم ملاقات کردم و یا در آن محل بودم. از پشت میز درباره جبهات ننوشته ام. چون ادبیات بیان تجارب است و تجربه غیر مستقیم را بدین معنای خاص من در امر آفرینش نمیپذیرم. زیرا آفرینش هنری بیان احساس است و تا هنر آفرین در همان وضعیت ویژه قرار نگیرد، احساس ویژه بی دست نمیدهد آن تجارب غیر مستقیمی که شما میگوید، من فکر میکنم بیان احساسات کاذب است. از همین جاست که در داستانهای من تناقض دیده میشود و من اکنون نمیگویم که این احساسها نادرست و آن دیگری درست است. باید بیفزایم که در آفرینش هنری من به راه دریافت مستقیم میروم و در این گفته نظری هم به عرفان اسلامی دارم که همان مسایل اشراق و کشف و شهود باشد. رهیب: من باور ندارم که تجارب غیر مستقیم، احساسات کاذب را پدید آورد. آدم کتابی را میخواند و سخنانی را میشنود و آن را با احساس خود می آمیزد و چیزی می نویسد. شما داستان تاریخی ۱۲۹۶ را نوشتید و حکایتی در باره چگونه کی مرگ عطار را باز سازی کردید. این حوادث را به صورت غیر مستقیم تجربه کرده اید و بنیاد کار شما را تجربه غیر مستقیم میسازد.

زریاب: هر آنکه بخواهد داستان تاریخی بنویسد، احساس خود را در چارچوب تاریخ بیان میدارد. حادثه حادثه است، مگر آنچه را شما احساس میکنید، ارزشمند است. آنگاه که داستان قیام بالاخص را نوشته میکنم، میخوام احساس ملی خود را تبارز دهم. و جنگ و صلح تولستوی را به یاد آورم. ادبیاتشناسان میگویند که آدمها را همه تولستوی خود آفریده و در یک ماجرا قرار داده است. حتی آدمهای تاریخی چون کوتوزوف - آدمهای تولستوی هستند.

رهیاب: از تبلور ناکامیها و انجام دادن کارهایی بیهوده و ناامید یها که در داستانهای شما دیده میشود و اسطوره سیزف را به یاد می آورم، داستانهایی را به خاطر متبارز میسازد که مرغ سیما و ویژه یی است مثلاً «مرغی که مرد» مرغی که حتی حاضر نیست چوپه بکشد «جنازه» و آن یکی دیگر. به نظر من در این داستانها مرغ نماد صداقت و نجابت انسان بیچاره ییست که دست سرنوشت، ناامیدی، ناکامی و در دو رنج را در روان آن میکار د و بن بستها آنها را در خود می پیچد. انسانی که به گفته سید جواد بسا چیز ها را از او گرفتند و چیزی به او ندادند. زریاب: در داستان «مرغی که مرد» مرغی زیر مرغی تخم میگذارد، یک شب که می آید

اصلاحات در چین

ده سال پیش در ماه دسمبر سال ۱۹۷۸ م در پکن سومین پلینوم کمیته مرکزی حزب کمونیست چین دوره دوم کشاورزی یافت. فیصله های این پلینوم سر آغاز مرحله نوینی در تاریخ جمهوری مردم چین قرار گرفت. در این پلینوم درباره مشی استراتژیک نوینی تصمیم اتخاذ گردید. مشی اصلاحاتی که اکنون به صراحت نشان میدهد که چگونه مواضع سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیک را در چین به گونه پایداری تغییر داد. چین طی این سالها به پیش ساخته است. میزان اوسط رشد این دهه در صنایع ۸٪ و ۱۱٪ در کشاورزی ۶٫۵٪ بوده است. از قیام رشد اقتصادی صرف بخشی از دستاوردهای چین است. دستاوردهای چین در خلال این دهه در عرصه های سیاسی، فرهنگی و ایدئولوژیک با ارقام قابل ارزیابی نیست. در آستانه مشی اصلاحات سراسری:

در نیمه دوم سالهای ۱۹۷۰ م چین زمان دشواری را سپری میکرد. تلاطمهای «انقلاب فرهنگی» در تمام عرصه های هستی جامعه چین انحرافات بزرگی را سبب گردید. علی الرغم آن که طرفداران و مجریان پریا قرص «انقلاب فرهنگی» در سیمای به اصطلاح «باند چار گانه» به رهبری تسیان تسین بیوه مائوتسه دون از صحنه سیاست کشور برکنار گردیدند، مگر اوضاع و احوال چین همچنان دشوار و لرزان باقی ماند.

بسیاری از فعالیت «انقلاب فرهنگی» در مقامات مسوول دستگاه های دولتی و حزبی منجمد در عالیتین مقامات به کار خود ادامه میدادند. اقتصاد کشور در وضع اسفناکی قرار داشت. طبق ارزیابی

هر روز تصامیمی بی بنیاد در عرصه صنایع نیز اوضاع بهتر نبود. اگر چه آهنگ رشد صنایع از کشاورزی پیشتر بود، با آنهم این رقم پیوسته کاهش می یافت. مثلاً اگر در سالهای ۱۹۷۰ م ۱۹۶۶ م اوسط رشد صنایع ۱۱٫۷٪ بود در سالهای ۱۹۷۵ م - ۱۹۷۰ م این رقم به میزان ۸٫۶٪ پایان آمد. در تمام محصولات صنعتی کمبود احساس میشد. کیفیت بسیاری از محصولات صنعتی نیز در سطحی مطلوب قرار نداشت. در صنایع چین، پیش از همه میان صنایع سنگین و صنایع سبک عدم توازن ایجاد گردیده بود. سیستم اداره اقتصاد به شیوه فرماندهی بود و روکرا تیک سامان یافته بود.

هر روز تصامیمی بی بنیاد در عرصه صنایع نیز اوضاع بهتر نبود. اگر چه آهنگ رشد صنایع از کشاورزی پیشتر بود، با آنهم این رقم پیوسته کاهش می یافت. مثلاً اگر در سالهای ۱۹۷۰ م ۱۹۶۶ م اوسط رشد صنایع ۱۱٫۷٪ بود در سالهای ۱۹۷۵ م - ۱۹۷۰ م این رقم به میزان ۸٫۶٪ پایان آمد. در تمام محصولات صنعتی کمبود احساس میشد. کیفیت بسیاری از محصولات صنعتی نیز در سطحی مطلوب قرار نداشت. در صنایع چین، پیش از همه میان صنایع سنگین و صنایع سبک عدم توازن ایجاد گردیده بود. سیستم اداره اقتصاد به شیوه فرماندهی بود و روکرا تیک سامان یافته بود.

زمینه های اقتصادی اتخاذ میگردد. در سیستم توزیع نظریات همسانسازی حکمفرما بود. اوضاع ناگوار اقتصادی بر عرصه های اجتماعی، سیاسی، ایدئولوژیک تأثیرات منفی وارد میکرد. در خلال دهه سال (۱۹۷۶-۱۹۶۶ م) میزان سرانه مواد غذایی و مصرفی افزایش نیافت. عملاً خانه سازی متوقف شده بود. در سال ۱۹۷۸ م برای یک نفر شهر نشین حد اوسط ۳۶ متر مربع مساحت مسکونی میرسید. رایش رقم ۹۹ متر مربع از اندازه زمان تا سپس جمهوری خلق چین کمتر بود. در سال ۱۹۷۶ م رقم بیکاران به ۱۰ میلیون نفر بالغ میگردد. بدینگونه پس از سه دهه موجودیت، جمهوری خلق چین موفق نگردد در جهت رفع عقب ماندگی سده ها گامهای قابل توجهی بردارد و صنعتی ساختن کشور را تحقق بخشد و سطح زنده گی مردم را بلند ببرد.

فیصله های سومین پلینوم کمیته مرکزی حزب کمونیست چین

پس از آن که «گروه چار گانه» برکنار گردید در چین کارزار همه گانی اقتصاد از اشتباهات دوره «انقلاب فرهنگی» گسترش یافت. در سخنرانیهای رهبران چین و در صفحات مطبوعات اشتباهاتی که در آن زمان صورت گرفته بود با تازیا نه انتقاد جدی و عادلانه مورد بررسی قرار گرفت. در مرحله معینی این یک ضرورت بود، ولی با گذشت زمان آشکار گردید که صرف انتقاد از گذشته بسنده نیست. اوضاع سیاسی و اقتصادی طرح برنامه مثبتی را در جهت پیشرفت مزید در دستور روز قرار داده بود.

چرخ بایسکل رستوران - بایسکل و ۰۰۰۰ استفاده گسترده صورت میگیرد. علاوه بر این بایسکل های زنانه، مردانه، طفلانه جای خود را دارند. باری این مطلب در مورد تمام کشور های جنوب شرق آسیا صادق است. در کشور ما بایسکل تقریباً تا ریخ صد ساله دارد. اما متأسفانه چنان که استفاده و پایداری زمینه استفاده از آن گسترش نیافته است. نخستین علت آن کندی رشد شهرنشینی است (اوربیا - نیز ییشن) که از انکشاف صنایع منشا میگیرد، ولی در مورد تر ویج بایسکل کاری از زنده و پیگیری صورت نگرفته است. بایسکل با نظر داشت مقیاس شهرها و روستاهای کشور ما، فقدان مناسبین سوخت، فقدان راه آهن و سربهای موتور و، ضرورت به سرمایه گذاری کو چک، کمترین مصرف

اتخاذ کرد که: «به موقع و قاطعانه باید به جنبش سراسری ملی افشا و انتقاد لین بیائو و «چار گانه» خاتمه بخشید، مرکز ثقل کار تمام حزب و توجه تمام مردم را بر اجرای مدرنیزاسیون سوسیالیستی متمرکز و معطوف نمود» در مصوبه پلینوم خاطر نشان شده بود که در پروسه اجرای مدرنیزاسیون «ضرورت است بسیاری آن زمینه های مناسبات تولید و روپنایی را که پاسخگوی رشد نیرو های مولده نیست، دگرگون گردد، و تمام اشکال غیر مفید اداره، فعالیت و اندیشه دور انداخته شود».

به عقیده رهبری چین سیاست تسریع رشد نیرو های مولده باید با «اصلاحات جدی سیستم اداره اقتصادی و شیوه های فعالیت آن» تلفیق گردد. در جریان اصلاحات پیشبینی شده بود که نقص سیستم اداره اقتصادی مبنی بر «تمرکز بیش از حد قدرت رفع گردد و بدین منظور حقوق ارگانهای محلی، موسسات صنعتی و کشاورزی گسترش یابد، تمام فعالیت های پایه قوانین اقتصادی تنظیم شده و به عملکرد قانون ارزش توجه لازم صورت بگیرد، کار سیاسی - ایدئولوژیک با تدابیر تأثیر گذار اقتصادی هماهنگ شود. بدینگونه فیصله های سومین پلینوم در حقیقت یک نوع مقاطعه بود با مشی قبلی دوره «جهش بزرگ» و «انقلاب فرهنگی». پذیرش نقش وائین عینی اقتصادی، تشویق مادی، گسترش استقلال موسسات نخستین گامهای بودند به سوی ویرانکاری سیستم اداره فرماندهی - بوروکراتیک و تبدیل آن به شیوه های اقتصادی پیشبرد فعالیت های تولیدی - خدماتی. با انبوه بزرگ دشواریهایی که در برابر اقتصاد چین قرار داشت نمیشد بایکضر بت پاسخ

بهره برداری در میان تمام وسایل ترانسپورتی و سرب انجام اقتصادی بودن برای خانواده ها، موسسات و ادارات، میتواند و باید به یکایک پدید آورین با خصوصیت ملی مبدل گردد. بدیهیت مانده هر نهضتی دولت در تر ویج بایسکل باید توجه جدی و پیگیری مبذول دارد. به نظر من تدابیر آتی میتواند در این زمینه عملی و مفید باشد.

۱ - انکشاف سربای صنایع بایسکل سازی با تشویق و جلب بخش خصوصی.

گفت در چنین شرایطی ضرورت بود تا عرصه اساسی فعالیت تعیین میگردد. به مثابه حلقه فیصله کننده پلینوم کشاورزی را تعیین نموده. چنین گزینشی به هیچصورت اتفاقی نبود و طوری که پیامدها نشان داد، گزینشی صحیح بود. اولاً سه چارم جمعیت چین به شکلی از اشکال به کشاورزی مشغولند. ثانیاً در نتیجه رشد کشاورزی امکان بهبودی تا مینات غذایی مردم افزایش کالاهای مصرف همه گانی میسر میشد آنچه زمینه های کاهش تشنج اجتماعی و پیدایش فضای سالمی را در جامعه به وجود می آورد. تدابیر اتخاذ شده در پلینوم به ارتباط رشد کشاورزی عمدتاً شامل تدابیر سازماندهی تخنیک بود مانند افزایش نرخ خرید مهمترین محصولات زراعتی. دگر گونیهای بنیادی در نظر نبود حتی از ضرورت حفظ سیستم مالکیت در چارچوب «کمونهای مردمی» در مصوبه پلینوم سخن میرفت.

در عین حال بر اهمیت تجارت بازاری و تولید خانواده گی دمقانی در امر انکشاف کشاورزی تاکید شده بود. فیصله های سومین پلینوم میتوان به مثابه نقطه عطفی در سیاست اقتصادی چین ارزیابی گردد. بسیار زود آشکار گردید که رهبری چین - آما ده است در راه اصلاحات گامهای فراختری از آنچه تصور میشد، بردارد. به عقیده ما اهمیت تاریخی پلینوم سوم در این نهفته است که اولاً بر دوران «انقلاب فرهنگی» پایان بخشید تا نیا برای نخستین بار در دورانی دراز اهداف معین انکشاف را تعیین کرد و سرانجام تا لثا استقامتهای اساسی سیاست دولت را تثبیت نمود. سزاوار یاد آور است که مسایل نظامی به مثابه آنچه ارتباط مستقیم با اقتصاد کشور ندارد، در پایان فهرست تدابیر گزاینده شده بود. (دنباله دارد)

به این کارگران و کارمندان اضافه معاش تا دبه گردد. ۴ - برای این که از تصادفات احتمالی ترافیکی به ویژه در شهر کابل جلوگیری بعمل آید، ضرورت است مقرره ترافیکی در زمینه تر تیب و تافذ شود. به هر صورت اگر امروز بایسکل میتواند در حل مساله ترانسپورتی کابل بسیار موثر باشد، فردا این اختراع نهایت مفید آدمی میتواند کار ملیونها روستایی و شهری را رونق بخشد. توجه تر ویج و تشویق بایسکل باید به شکل یک برنامه و سیسملی مطرح باقتد. راستی هم اگر ما از عصر پیاده روی که سرعت آن از چار کیلو متر فی ساعت قضا و ز نمیکند به عصر بایسکل که میتواند پیش از بیست کیلو متر فی ساعت مسافت را طی کند، گذار نمائیم انقلاب واقعی در هستی واقعی ما پدید خواهد آمد.



کمبود سوخت دقیقتر یمن روش صرفه جویی را در ترانسپورت که وجود آورده است - میگویند یگانه «سود» مصیبت در سهای است که از آن به دست میاید. آیا از کمبود سوخت کنونی میتوانیم در سهای مفید برای خود، مردم خود بهبود آینده وطن خود استخراج نمائیم؟

گرفته تا مردم عادی همه بایسکل های شان را برداشتند و به خیابانها ریختند و به این گونه توانستند از یکسو خرد ملی خود را در برابری یک وسیله قوی فشار سیاسی در نمایش گذارند و از سوی دیگر راه معقول حل معضله را به دست آرند. چو اهر لعل نهر و چند دهه پیش گفته بود که هند وستان در عصر بایسکل زنده گی میکند، به راستی هم اکنون بایسکل برای هند از زشی بزرگ اقتصادی و سیاسی دارد. بایسکل در پهلوی قطار آهن، طیاره، موتور وسیله بسیار مناسب ترانسپورتی است که هم در شهرها و هم در روستاها از آن به گونه گسترده استفاده میشود. چنان از ریکشا بایسکل، کرایچی بایسکل، دکان بایسکل

راشه زما کلی ته

راشه زما کلی ته !
واوړه په خپلو غوږو
زما دمتینو کلیوا لو د غوړو سندرې
که دی غوړونه کا نه شوی نه وی
زما د کلی به جگړه کسی د توپک په جزو .
راشه زما کلی ته !
سینې کوتری په بامونو په زموږ لو بی کوی :
ته د کو ترو دغو مېرو نه به وپوهیږی
چی په جگړې باندي پوهیږی .
زما ساده ساده د کلی خلک .
راشه زما کلی ته !
زه به دی بو حجه د کلسی یتیمه نو کړه
چی شپه او ورځ د دروازی لاره په سترگو غاړی
دخپلی خوا نی کونکی مور غوږی کی
را تگ د پلار ته
انتظار با سی

پلار یی راځی ؟
کا نه تپوس کوی یتیم سترگی !
کا نه د هغو ما شو ما نوسری خوږی سترگی الهام در کوی
که چیری سترگی دی رندی نه وی او ویی وینی .
هلته زموږ کلی کی
ته به د جنگ په رښتیا نی ما نا ښه و پوهیږی
راشه زما کلی ته !
زه به دی بو حجه د سپین سترگی تریدی کور ته
چی یوه ورځ یی دیوا لو نه او بامونه جوړوو
اوی په کورکی پلید لې هره شپه کی د خو پیو دیوی
کوی به یی ناست و دتفری په غنگ کی
کولی لو بی د بچو سره تفری غاړه کی
هغه یودی به خوا نید له .
دخپل کوی او دلمسیا نو خندا کانو باندي
لاس به یی پو ورله گریوان ته په شگړونو پا ندي
ن هغه کور ، هغسی نه دی لکه غنگه چی و
تول تریدی کندهوالی بر یښی اوس
که هغه کور نه تول سره شوی د جنگونو په اور ،
یوازی پا نی ده سپین سترگی پو وی
گل وینی ژاړی او د هغو تریدی لو دیوا لو تو زیارتونه کوی
ته به یی کسی اوږی بودی ته که وواپی ؟
د زړی ښکی جنگ و هلی احساس
ستا په احساس به اغیزه وکړی ؟
ته وواپی ؟

راشه زما کلی ته !
زه به دی بو حجه غو تپید د شهیدانو ته دخپل د کلسی
هلته په خپلو سترگو وگورده چی دبی بیر غو ته پر قبرونو
باندي
دیر غو نو د رپا غوړونه
اوږی زموږ د کلیوا غوړو سندرې
ته به د هغو سرو دپا ندو و بیر غو نو ته چی
ته یی شی شمیر لی
په دی وپوهیږی
چی دلته غوگ دی د جگړی مینان
او دلته غوگ سولی ته لار باسی
راشه زما کلی ته !
هلته به وویښی ته هم دشته باروتو او لو کیو هاغه شنه
پو یو نه
چی د جگړی له ورځو پا تی دی لا .
راشه زما کلی ته !
زموږ د کلی کړ وندي له سره شنی شولی بیا
زموږ د کلی هغه وچ پوتی بیا شنه شوی او غوتی یی کړی
زموږ د کلی جنگ و هلی ونی
بیا پسر لی غو ندي شنی پانی کوی
راشه زما کلی ته !
وگوره خلک د جگړی نه ویره هیڅ نه لری
غو د جگړی د اور او نوم غنجه دوی کر که لری
نه غواړی ور یت شنی انسانان ددی جگړو په اور کی
لکه د جنگ د شنه لوکیونه تیر یږی ،
خی د سولی په لور
راشه زموږ کلی ته !
زموږ د کلی پیغلی بیا وهی مو جو نه د گل غانگو په غیر
نور نو د مرگ او ژو بلی ویره یی په زړو کی نشته .
(فاروق فردا)

نوروز در فرهنگ...

شو وروز ، شونو روز
دل دلیر نداره طاقت سوز
شو ، شوه نو روز
دل دلیر نداره طاقت سوز
در سنگان نیز سرود نو-
روزی در میله نو روز سرا-
پیده می شود :
روز نوروز اس خدا چان
می پرا ید خیل زن
دست به دست گردن به گردن
می روند سوی چمن
و هم چنین سرود مبارک پادا،
از سرود های مشهور و لایات
شمال کشور ماست که به نام
بهار نو مبارک باد شهرت
داود :
بهار آمد ، بهار آمد
به دهقان وقت کار آمد
به دوستان گل قطار آمد
بهار نو مبارک باد
بهاران ابر غران شد
چو پوی مشک باران شد
کمر ها جمله بستان شد
بهار نو مبارک باد
گل سیه گو ش هفت رنگ است
خو را ک کبک دل تنگ است
نشستن زیر هر سنگ است
بهار نو مبارک باد
گل و گلشن منور شد
به صحرا لاله زیور شد
بهار از فضل ذور شد
بهار نو مبارک باد
(داکتر ش . ظ . صدیقی)

بازتاب

بهرین
اقتاب میتابد
و باز تابش از روی شمشیر
بر سیمای مردانه جوان
خرگاه میزند .
تصویری زیاتر از این
دیده ای هیچگاه ؟
...
میدانم ،
به غلامی خو کرده ای !
شاید قیدی .
(شجاع خراسانی)

جوانان از روی آتش بر افروخته
می جهند و کوزه های
خالی را که سکه در آن میا-
ندازند به فال خیر مقدم سال
آینده گرد سر میچرخانند و
آفرای می شکنانند و هنگام پر-
ش از روی آتش این جمله
را بر زبان می رانند :
زر دی من از تو - سرخی تو
از من .
این رسم از آنجا آمده است
که پدران ما پس از مهرگان
یعنی جشن خزان کوزه ها و
خمره ها را پر از آذوقه می-
کردند و در زمستان به
استراحت می پرداختند ، در
پیشاپیش جشن نو روز بیا-
شکستاندن کوزه های خالی
با زمستان وداع میکردند و
پس از جشن نو روز به کار و
کشت میپرداختند . پس از نو-
روز نیز در روزهای جمعه
در باغ ها در کنار رود-
خانه ها و در زیارت گاه ها میله
تداوم می یابد که به نام میله
های بهاری شهرت دارد
مثلا میله چهارشنبه اول سال ،
میله پل ما لان ، میله امام
شش نور ، میله خیا بان وغیره
در هر ات ، میله خواجه صفاء
میله شاه شهید ، میله ارغوان
میله کارین میروغیره در کابل
و امثال آن .
در سرود های مردم
افغانستان نو روز به شیشه
پسایر زیبا و دلنشین تبارز
یا فته است از جمله سرود
سمنک است که به خاطر مراسم
پختن سمنک بر سر زبان ها
است و در کابل رواج فرا-
وانی دارد . سرود دیگری به نام
میله نو روز است که در شما-
لی خوانده میشود :
پیرا من ز روز
در میله نو روز
پوشیده ای امروز
بر قامت موزون و رسایت
زه مینه
یا سرود :
لیلا لیلا نو روز اس
خدا یا دنیا دو روز است
یا سرود :

(از ص ۱)
منسوب به عمر خیام از سال-
های فراوانی و چگونه کی بر-
گز اری جشن نو روز و از
جمله افسانه پیدا یش انکور
در هر ات سخن رفته است .
همچنان اندیشمند پز ری
ابو ریحسان البیرونی در
زمینه نو روز مطالب فراوانی
نگاشته است . در روزگار
مدنیت درخشان تیموری نو-
روز نه تنها در دربار هرات
بلکه در سر زمین بلخ و سا-
یر شهر های خراسان نیز
شادمانه تجلیل
میشد .
و این هنر مان پا کشف مر-
قد حضرت علی (ک) در قر به
خواجه خیر ان بلخ بود که
به تمام مزار شریف شرف
افتخار یافت ، از آن زمان به
بعد جشن نو روز در ولا یت
بلخ به نام میله کل سرخ با-
بر افراشتن جند حضرت
شاه ولایت مآب تجلیل شد و
همه ساله کاروان های پز-
رگ مردم از هرات و دیگر
سر زمین های خراسان و ما-
ورالنهر به ولایت بلخ می-
آمدند و این جشن ملی و با-
ستانی را زنده و شکوهمند
سال به سال شکر صند تر-
بر گزار میکردند .
سرخ رود و افسانه ملا-
محمد جان و سرود ها ئی-
دنی به همین مناسبت بر سر
زبان ها افتاد و نس-
ب به نسل حرا ست
شد و بر ما رسید .
بیا بریم به مزار ملا محمد
جان
سیل گل لاله زار وا دلیر
جان
یا :
روز نو روز اس خدا جان چنده
بالا میشود
از کرامات سخی جان ، کور
بهینا میشود
در کانون و پس از اول
نو روز مراسم ویژه یی رواج
یا فته است مثلا : آخر یسن
چهارشنبه چهارشنبه پیشی
از نو روز به نام چهارشنبه
سوری جشن گرفته می شود .
در چهارشنبه سوری طبق
رسم و عنته گذشته گان

- ۱- عیشتم ، عیشم ، میگویم !
- ۲- بزارنگه بدیدم ز نو و بخت
- ۳- چو ناله ز خرد بر بزم
- ۴- چرخ بزمم زخم و جز بزمم کرم
- ۵- چون تیش بستم خورشیدم بر تالش
- ۶- یک لاله بزمم بزمم بزمم بزمم
- ۷- نامم بزمم بزمم بزمم بزمم
- ۸- بزمم بزمم بزمم بزمم بزمم
- ۹- بزمم بزمم بزمم بزمم بزمم
- ۱۰- بزمم بزمم بزمم بزمم بزمم
- ۱۱- بزمم بزمم بزمم بزمم بزمم
- ۱۲- بزمم بزمم بزمم بزمم بزمم
- ۱۳- بزمم بزمم بزمم بزمم بزمم
- ۱۴- بزمم بزمم بزمم بزمم بزمم

